



# خاطرات یک هفتاد و پنج ساله

بانک ملی به روایت  
محمد رضا اصلانی

که انحصار گمرکات را می‌خواهند و خیلی چیزهای دیگر را تا در مقابل پولی قرض بدهند به دولت علیه و به ازاء این قرض دادن‌ها نه فقط انحصارات که همه این خاک را از خزر تا خلیج فارس یک جا صاحب شوند. این‌ها به صراحت در فیلم گفته نمی‌شود اما اصلانی وادارت می‌کند که گوش بایستی، در گوشه تجارتخانه شاه جهان، در صحن مجلس شورای ملی، و زمزمه‌ها را شنوی، زمزمه‌هایی را که حکایت از اصل ماجرا دارد و آن چه در اندیشه مردم می‌گذرد که: مگر ما مرده‌ایم، چرا باید اجنبی پول به دولت ما بدهد. اگر دولت قرض می‌خواهد خودمان می‌دهیم! زنی، همه پس اندازش را می‌دهد، و بچه‌های یک مدرسه یک قرآن یک قرآن پول توجیبی شان را که سابقه‌اش هنوز در بایگانی بانک ملی هست. یکی، دو تومان. دیگری النگویش را و شاه جهان، حواله ده هزار تومانی و... این همه را در قاب تصویر به تو می‌دهد. و بدون وراجی کلامی لایه‌های پنهان واقعیت را در برابر نگاهت می‌گستراند و به این ترتیب اندیشه تاسیس بانک ملی شکل می‌گیرد. اما تا سال‌ها بعد همچنان در قالب اندیشه می‌ماند. مگر می‌گذارند، ایران بانک داشته باشد. پس بانک شاهی چه که مال انگلیسی‌هاست و آن یکی، بانک استقراضی روس و...

اصلانی «مستندساز» است و مفهوم و معنای فیلم مستند را می‌شناسد و زبان سینما و تصویر را می‌داند در بازخوانی لایه‌های پنهان تاریخ به جای آن‌که مثل خیلی‌ها، تعدادی ساختمان و عکس و آدم

نشانت بدهد و به هم‌ران گفتار متنی که: اولین کلنگ را فلان تاریخ زدند و پنجمین کلنگ در بهمان تاریخ بر زمین زده شد و سرانجام اینک بعد از ۷۵ سال این است بانک ملی ایران! صفحات گاه نانوخته تاریخ را برایت ورق می‌زند و آن هم به گونه‌ای متفاوت. سینمای او سینمای اندیشه است پس باید که حس اندیشیدن را در تو بیدار کند و می‌کند و این است که بعد از تماشای خاطرات یک ۷۵ ساله بانک ملی دیگر برایت معنای یک بانک را ندارد، تجلی بخشی از تاریخ شده است و روایت اندیشه‌های مردمی که گمان بسیاری بر این است که مطیع‌اند و منفعل، اما در مرور خاطرات یک هفتاد و پنج ساله می‌بینم که این مردم اگر به ظاهر مطیع‌اند و امرپذیر اما در باطن قدرت‌ها را به اطاعت و تبعیت از خود و می‌دارند و این رمز ماندگاری آن‌هاست در تاریخ.

خاطرات یک هفتاد و پنج ساله یک فیلم مستند است و نه شکلی از آن سوء تفاهمی که برخی از مستندسازان گرفتارش شده‌اند که مستند یعنی بیان واقعیت در قالب تصویر اما کلام واقعیت و اصلاً واقعیت چیست و کجاست و چه کسی آن را دریافته است تا بتواند آن را بیان کند و بنابراین بسیاری از آن‌ها که به باور خود مستندساز هستند، ابتدا باید تکلیف خود را با واقعیت و آن چه واقعیت می‌پندارند روشن کنند و بعد به صرافت بیافتند که چگونه باید این واقعیت را بیان کنند. در یک فیلم مستند بازنمایی واقعیت نه بر مبنای عینیت‌ها بلکه بر اساس درک و شناخت عمیق و زوایای پنهان، آن چه در ظاهر دیده می‌شود شکل می‌گیرد.

به بیان دیگر ساخت یک فیلم مستند واقعگرا به این معنا نیست که دوربین را بکاریم و یا سر دست بگیریم و تصاویری را که چشم می‌بیند ضبط کنیم و بعد دریافت و تحلیل خود را از آن چه می‌بینم به صورت گفتار متن در حاشیه فیلم بنشانیم. در فیلم مستند باید لایه‌های پنهان در پشت آن چه را که عینیت دارد دریافت و به همین دلیل در فیلم خاطرات یک هفتاد و پنج ساله اصلانی واقعیت بیشتر از نگاه ناظران خاموش روایت می‌شود. در این فیلم بیش از آن چه آدم‌ها چیزی را بیان کنند، نگاه کونده دوربین اصلانی است که واقعیت را از پشت دیوارهای مجلس و ساختمان‌های بانک ملی بیرون می‌کشد و تماشاگر در پشت این نماهای گاه آشنا، چیزهایی را می‌بیند و در می‌یابد که پیش از آن ندیده است و همین است که وقتی فیلم تمام می‌شود، احساس می‌کنی هنوز می‌خواهی بدانی و هنوز عطش آن را داری که فیلم ادامه پیدا کند.

وقتی قرار است فیلمی از ساخته‌های محمدرضا اصلانی را ببینی، آن هم بعد از سال‌ها که این مستندساز اندیشمند فیلمی نساخته و تو هنوز «شطرنج باد» را در ذهنت زمزمه می‌کنی و کارهای دیگرش را شاد می‌شوی و می‌پرسی، کی؟ کجا؟ و عزیزی که خبر را آورده می‌گوید:

بانک ملی! فیلم خاطرات یک هفتاد و پنج ساله، تاریخچه بانک ملی است! ساعت ۵ فردا. و این عزیز نمی‌داند که چه انتظاری را در تو بیدار کرده است. ساعت پنج است و تو برای اولین بار شاید برای رسیدن به جایی شتاب داری، مثل همیشه تاخیر کرده‌ای اما مثل همیشه بی‌اعتنا نیستی. ساعت پنج و ده دقیقه از نهمان جلو در می‌پرسی، سالن موزه؟ می‌گویند مستقیم، بعد دست چپ. دیگر صبر نمی‌کنی! نکند که نمایش فیلم شروع شده باشد. اما بخت یار است انگار نمایش فیلم، درست یک دقیقه بعد از ورودت به سالنی که در واقع سالن کنفرانس است آغاز می‌شود.

## خاطرات یک هفتاد و پنج ساله.

پیرمردی از پله‌های بانک ملی در خیابان فردوسی بالا می‌رود کارمند بازنشسته همین بانک است و نمی‌دانم چه جادویی است در تصویرها که تو خیابان فردوسی را می‌بینی اما خیابان علاءالدوله در ذهنت شکل می‌گیرد و با پیرمرد از پله‌های خاطرات جوانی‌اش بالا می‌روی.

فیلم می‌خواهد تاریخچه شکل‌گیری اندیشه تاسیس بانک ملی و به عمل رسیدن این اندیشه را نشان بدهد اما با هر نمای فیلم، به چیزی نزدیک می‌شوید که انتظارش را نداری به متن تاریخ سیاسی یکصد سال اخیر ایران و این بار هم اصلانی با همان متانت همیشه‌گی که در رفتارش هست و بی‌هیچ شتابی تو را به سمتی که می‌خواهد می‌برد. به متن رویدادهای سیاسی و اقتصادی سال‌های پایانی دوره قاجار، به تلاش‌های پیدا و پنهان روس و انگلیس